

حرکت می‌آید: والناشاطات نشطاً، و شناور میشود در فضا و پیش میرود: «والسایحات سبباً فالمدیرات امرأ»: بعد آن وظیفه‌ای که برای آن حرکت است، انجام میگیرد، باری را به منزل میرساند، مسافری را از جای خود به جای دیگر میرساند، یا فرض کنید دستور بمباران جایی (این هم امری است) را، به حق یا به باطل انجام میدهد. انسان هم از اینجهت، چنین موجودی است که هدفی که پیدا کرد و دل بست به آن، باید از جا کنده بشود و الا متوقف خواهد شد، برمیگردد، رجعت میکند.

وقتی که من از زندان بیرون آمدم، دیدم که این جوانها، غیر از جوانهای ۳ سال قبل بودند، این زنان ما غیر از آن زنان قبل بودند، این روحانیت ما غیر از آن روحانیت است، این بازاری، این کاسب، این اداری، این ارتشی که همه يك سر وابسته بودند به محیط و محل و زندگی و انجام غرائز و تولید، جوانهایی که توی خیابانها صف می-کشیدند، برای دیدن فلان منظره شهوت‌انگیز، همانهایی که برای زندگی و یافتن وسائل تأمین شهوات در این محدوده دور خودشان می-گشتند، دیدم که يك مردم دیگری شده‌اند. «نازعات، نفوس نازعه»، شدند همه از جا کنده شدند، يك موجود دیگری شدند، يك حرکت دیگری. من واقعاً گاهی شك میکردم، توی این خیابانها عبور میکردم، این مشتهای گره کرده، این فریادهایی که به روی نظام طغیان و استبداد زده میشود... آیا اینها همان جوانها هستند؟! همان زنها و دخترهایی که دائماً بخودآرائی و خودنمایی میپرداختند؟! این نزع است! این حرکت نزعی است! حرکت و کنده شدن از جاذبه علائق و وابستگیهای زمین، به طرف چی؟ به طرف توحید، نجات انسانها، خورش را میدهد! همان کسی که از صدای يك تیر به خود میلرزید، صدای مسلسل را میشنود و فریاد شهادت را بر میدارد! این انسان چه جور انسانی است! این انسان نازع است که خودش، خودش را از جا کنده، به اراده خود و در اثر درك و دریافت هدفهایی که سالها روی او کار شده و ارائه شده. او غرق در حرکت میشود و سر از پا نمی‌شناسد: «والنازعات غرقا»، و نشاط! گرسنگی میخورد، وحشت از در و دیوار میبارد، ولی او با نشاط، شب، نصف شب، توی خیابان، فریادش بلند است! یا خودش، خودش را از جا کنده، یا هدف، یا رهبری قاطع.

ببینید آیه چه جور منطبق میشود! نمیخواهم بگویم این تفسیر

آیه است، ممکن است بعد هم يك مسائل دیگری پیش بیاید. «والنشاطات نشطا و السابحات سبحا»: همه در يك دریای خروشانى به حرکت در میایند پیرزن، پیرمرد، زن بچه دار، مرد علیل، این خیابانها را طی میکند، باز هم نشاط دارد، نمیگوید خسته شدم، میگوید باز هم میروم جلو، و در این حرکت میخواهند سبقت بگیرند؛ آخرش بکجا میرسد؟ آخرش: «فالمدبرات امرا» اینها هستند که باید قدرت تدبیر و سیاست و رهبری ملت و ملتھائی را بدست بگیرند، تا کی؟ تا «یوم ترجف الراجفه»: البته منظور قیامت است، چون حرکت ادامه پیدا میکند، در همه عالم است، در همه مظاهر و پدیده های طبیعت هست، در قوای مدبر عالم (یعنی فرشتگان مدبری که با شعور، عالم را اداره میکنند) هست اگر نباشد فناست، موت است، وقفه است، وقفه فناست وقفه موت است؛ «یوم ترجف الراجفه» یعنی این هست تا اینکه زمین منهدم بشود، این هست تا حرکت از زیر بیرون بیاید و بهم بزند همه چیز را. حرکت بنیانی! «رجف» غیر از «زلزل» است. زلزل معنای اعمی دارد از هر جور حرکتی، ولی رجف، حرکت عمقی است، از درون زمین، انسانها «تبعه الرادفه»: دنبال او مسائلی پیش خواهد آمد «قلوب یومئذ راجفه» در روز قیامت بزرگ (هر روز قیامتی است، هر وقتی که نزع باشد و نهضت باشد، دنبالش قیامتی است که گناهکار، خادم و خائن از هم امتیاز پیدا میکنند) دلھائی که محکم است که رو به حق است. دلھائی هم در اثر شکست و رسوائی در درون خانه اش میطپد.

یکبارہ سخن قرآن و آهنگ و طول آیات تغییر میکند: «هل اتیک حدیث موسی؟ اذنادیه ربه بالوادالمقدس طوی»، این يك مسأله دیگری است: چگونگی برخورد وحی و مسئولیت برخورد نبوت باطغیان و اینکه چگونه طغیان تبدیل به طاغوت خواهد شد، و مسیر نهائی طاغوت، موسی است و فرعون، ولی مثل اینکه این آیات، همین امروز نازل شده است، شنیدید داستان موسی چه بود؟ کجا رفت؟ اینها مهم نیست. آنوقتی که در مقابل مستضعفین احساس کرده و برگشت به طرف مصر برای نجات مستضعفین از يك سو مسئولیت نسبت به زن و نسبت به همسر باردارش، از يك سو مواجه شدن با چنین قدرت فرعونى که همه مردم را خفه کرده و میگوید منم آن کسی که همه چیز شما دست من است، از يك سو احساس مسئولیت برای نجات مستضعفین بنی اسرائیل

و قوم مصر، حرکت میکنند.

همانطوری که هرانسانی دراین نزعها واین حرکتها دچار وادی سرگشتگی میشود که مسئولیت را از کجا آغاز کند و چگونه انجام دهد، کشمکش! تنها وادی ظاهری نیست، وادی درونی هم هست، تپه‌ها، ماهورها، گم کردن راه، شب تاریک، ظلمت طغیان، ظلمت طبیعت، هراس، ترس، همه چیز درش هست، ولی مسئولیت را فراموش نمیکند. دراین وادی که او را به هم پیچیده، سرگشته‌اش کرده، مسئولیت را احساس میکند و میداند که دراین سرگشتگی و دراین تحیر و رعب و ترس و ظلمات، نباید مایوس بشود.

در اینجاست که صدا و ندای حق را می‌شنود «اذ نادیه ربه بالواد المقدس طوی» به سبب وادی مقدس (که مقدس شد برای همین) و در وادی مقدس و پاکشش وادی مقدس، وادی به هم پیچیده، سرگردان-کننده «طوی»، که از کجا کار را شروع کنم و به کدام جهت بروم؟ همین اندیشه مسئولیت است که راه را باز میکند اینجاست که انسان صدای خدا، صدای وجدانها و صدای محرومین را بشنود، از نزدیک صدا میاید تا به درون وجدانش منعکس بشود. «اذهب الی فرعون انه طغی»: برو! نترس! ما با تو هستیم، چی داری! هیچی سلاح داری؟ نه یک عصا! ولی وقتی نیروی ایمان بود، همین عصا، همه کار میکند همانطوری که مشتریای ملت ما در مقابل این همه دسیسه‌ها و سلاحها، همه کار کرد دنیا را به اعجاب آورد.

«اذهب الی فرعون انه طغی»

از کجا شروع کن و چرا؟ طغیان کرده برای اینکه شاه است! فرعون برای اینکه ثروت مدار است، طغیان کرده، برخلاف نظام عالم و اراده خدا، این فرعون سرکشی میکند و نظام عالم مخالف سرکشی است. وقتی کوهها تکوین میشوند و بعد از سالیانی، سر از میان دریاها بیرون میاورند و به زبان حال میگویند این منم که سربلند شدم و به همه‌جا مسلطم، تمام عوامل طبیعت: باد و باران و تگرگ و مورها و همه چیز براو مسلط میشوند تا سرش را پائین بیاورند، این کوههایی که، بیچاره‌ها، تبدیل شدند به تپه‌های بی‌خاصیت، همه کوههای طغیانسی بودند! برای اینکه اراده خدا مخالف طغیان است. پس برو! «اذهب الی فرعون انه طغی» اما چگونه برخورد کند.

ببینید مسیر برخورد ما هم همینطور بوده، ملاحظه میکنید چقدر خاضعانه است و چقدر برخورد منطقی است: «فقل هل لك الی ان تزکی» تو هم انسانی اینجور بدبخت شدی، مسخ شدی و پوسیده شده‌ای. و چرکین‌شدی و از حرکت و کمال بازماندی، دلت میخواهد تو هم اگر وجدانی داری خودت را تزکیه کنی، آدم‌بشی! مگر برخورد ملت‌ما، علمای ما، با این طاغوت زمان، غیر از این بود؟ مردك به‌خودت رحم کن. تو هم انسانی هستی، بیا آدم‌بشو، «واهدیک الی ربك فتخشی»: تو را هدایت کنم، تو هم يك روح خشیت بشوی. مگر این طغیان چقدر باقی میماند، دوام می‌یابد؟ میمیری! بدبخت بجای اینکه خدمت بکنی، چرا این مردم را از شدت رشد و حرکت و کمال و پیش‌روی و آزادی بازداشتی؟، «واهدیک الی ربك فتخشی» در مقابل این مصلحت‌اندیشی و عاقبت‌بینی طاغی به‌طاغوتی گرائید همانطوری که سقراط بزرگ میگوید:

کار طاغی به‌جائی میرسد که کلمه قانون و حق بجای اینکه او را متنبه کند مثل آتشی است که در او، مواد سوخت بیشتر بریزند، طغیان‌ش بیشتر میشود. این خاصیت طغیان است.

«فراه الایه الکبریٰ فکذب وعصی»: «فراه» يك فرازی است، پس از دعوت و درگیری‌ها، گفتگوها و برخوردها که فرعون خاضع نشد و بر طغیان‌ش افزود. اینجاست که نشانه خدا را ارائه داد، قدرت‌الهی را نشان داد که من هم با همین عصا (همین قدرتی که شما ملت دنیا نشان دادید)، با این عصا، کارت را تمام میکنم با همه قدرتی که داری! «فکذب»، حالا ببینید طریق حرکت طغیان، به طاغوت چگونه است! «فکذب» اول تکذیب کرد و گفت این حرفها را ببینداز دور! همه چیز دارم، هیچ کس نمیتواند به من فرمان دهد که من فرمانروا هستم، قدرت دارم، تجهیزات نظامی دارم، منابع ثروت دست من است، قدرتها پشتیبان من است و شاهنشاهم و بس. «وعصی»: سرپیچید «ثم ادبریسعی» یکسره اعتراض کرد، و شروع کرد قدرت خودش را نمایان و قدرت جمع کردن «فحشرفنادی»، حشر را مفسرین مرادف و بمعنای جمع دانسته‌اند که افراد را جمع کرده ولی میدانید حشر به معنی جمع و مجم‌زکردن و به پاداشتن است یعنی چه؟ معنی‌اش یعنی يك رستاخیزی به پاکرد «حزب رستاخیز درست کرد» از افسونگران، هنرپیشگان، فریبکاران، چشم و گوش بندگان،. حزب رستاخیزش که جایجا شد گفت: «انا ربکم‌الاعلی»:

همه چیز شما دست من است: فرهنگتان، نانتان، مسکنتان، زندگیتان، میخوامم بدهم اگر نبود، از خارج وارد کنم، همه کارتان! شرکتها درست کرد، بندوبستها، باجها، زندانها، شکنجه‌ها، با همین حزب رستخیزش! «فحشر فنادی»، نگفت من خدایم، گفت «اناریکم»، یعنی ربوبیت شما دست من است! «انا ربکم الاعلی فاخذہ اللہ نکال الاخره والاولی»، نمیگوید خدا کشتش، غرقش کرد، بلکه بیچاره اش کرد! نکال همین است، زبونش کرد، در بدرش کرد که هیچ‌جا نداشت، اگر یک مرتبه میمرد که راحت میشد ولی دید هرآن برایش مرگ است که خدا مرگش را بیشتر و نکالش را افزون کند، این معنی نکال و تنکیل است: مهر باطله به او زدن، زبونش کردن، خوارش کردن! وگرنه اگر با یک گلوله راحتش میکردند که برایش نکال نبود «فاخذہ اللہ نکال الاخره والاولی»: این یک عبور تاریخی است! به همین جانایستید، مسلمانها هی پشت سر را نگاه نکنید که فرعون چند هزار سال قبل را ببینید، از این عبور باید بکنید: «ان فی ذلک لعبره لمن یشیء!» صلی اللہ علی محمد و آل محمد.

پروردگارا دلهای ما را به هدایت و نورقرآن و هدایت مکتب امامان روشنتر بگردان!

اختلاف و نفاق در راه حق، در راه پیشبرد انقلاب راه، از دلهای ما، گروههای ما، ریشه کن بگردان،

خداوندا ما را از دسائس و کیدطاغیان، دشمنان و بیگانگان حفظ بفرما،

همه ما را در راه به ثمر رساندن این نهضت عظیم بی سابقه در تاریخ اسلام موفق تر بگردان!

گذشتگان ما را پیامرز، شهدای ما را همیشه الهام بخش فکری و نهضت ما گردان!

خداوندا شهید ما، دوست ما و محقق و شخصیت بزرگ ما را با اولیائش محشور بگردان و همه شهداء ما را برای ما الهام بخش بدار!
«السلام علیکم و رحمت اللہ وبرکاتہ»